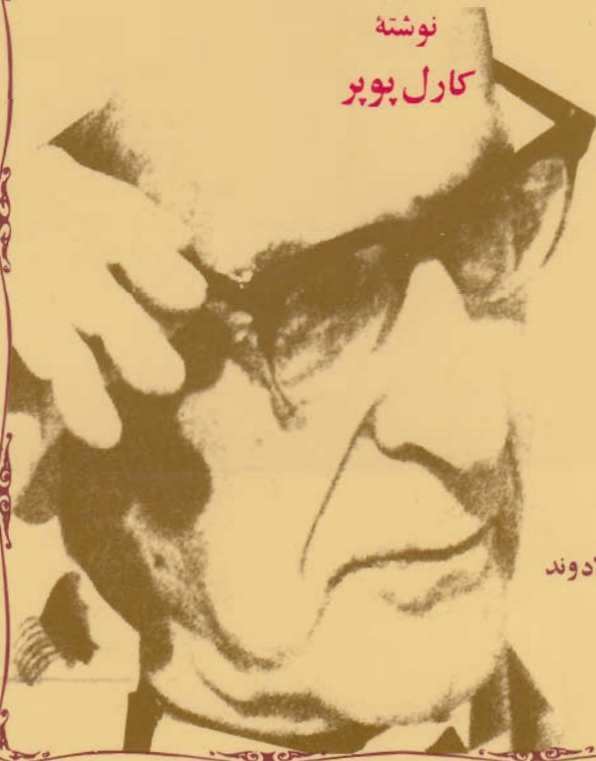




جامعهٔ باز و دشمنان آن

نوشته
کارل پوپر



ترجمه
عزت‌الله فولادوند

جامعہ باز و دشمنان آن

نوشتہ کارل پوپر

ترجمہ عزت اللہ فولادوند



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

کارل پوپر

Karl R. Popper

جامعه باز و دشمنان آن

The Open Society and Its Enemies

چاپ اول متن انگلیسی ۱۹۴۵ م. - لندن

آخرین چاپ تجدید نظر شده متن انگلیسی این ترجمه ۱۹۷۷ م. - لندن

چاپ اول ترجمه فارسی: آذرماه ۱۳۶۴ ه. ش. - تهران

چاپ دوم: شهریورماه ۱۳۷۷ ه. ش. - تهران

چاپ سوم: آذرماه ۱۳۸۰ ه. ش. - تهران

حروفچینی: شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی

تعداد: ۷۷۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
حق هر گونه چاپ و انتشار و تکثیر مخصوص شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی است.

شابک ۳-۱۲-۰۴۸۷-۹۶۴-۳-۹۶۴-۴۸۷-۰۱۲-۳-۹۶۴-۴۸۷-۰۱۲-۳ ISBN 964-487-012-3

یادداشت مترجم

جامعه باذ و دشمنان آن معروفترین اثر کارل پوپر فیلسوف و منطقی نامدار اتریشی-انگلیسی است. برتراند راسل در وصف آن نوشته‌است: «اثری است در طراز اول اهمیت که شایسته‌است به سبب انتقادات استادانه از دشمنان قدیم و جدید دموکراسی، هر چه بیشتر خواننده پیدا کند. [حمله] پوپر بر افلاطون با آنکه به روش متعارف صورت نمی‌گیرد، به عقیده من کاملاً موجه است. هگل را با با نظر صائب هدف تحلیل قرار می‌دهد. مارکس نیز با همان تیزبینی شکافته و تشریح می‌شود و از مسؤلیت در قبال تیره‌بختیهای امروز سهمی سزاوار می‌برد. [جامعه باذ] دفاعی پر قدرت و ژرف از دموکراسی است. کتابی است بموقع و بسیار خواندنی و بسیار شیوا.» گیلبرت رایبل، استاد کرسی فلسفه در دانشگاه آکسفورد، که از بزرگترین فیلسوفان سده کنونی انگلستان و از افلاطون‌شناسان بنام است، با وجود اختلاف مشرب با پوپر، می‌نویسد: «کتابی است مهم و پر قدرت، حاوی انتقاد از یک سلسله اصول جزمی و تعبدی که شالوده‌ذی‌نفوذترین نظریه‌های سیاسی بوده‌است و، بنا بر این، عمیقاً در طرز اداره امور آدمیان تأثیر گذاشته‌است. شیوه نگارش استاد پوپر به منتها درجه زنده و روشن است. پیداست که مطالعاتش در تاریخ یونان و اندیشه‌های یونانی بدیع و عمیق بوده‌است. تعبیر و تأویل نوشته‌های افلاطون از این پس هرگز چنان‌که در گذشته بود نخواهد بود. همین طور است، به عقیده من، تفسیر آثار مارکس.» هیوترور پوپر، استاد کرسی تاریخ در آکسفورد، که در دهه‌های اخیر بسیاری از مشاهیر فلسفه و تاریخ در انگلستان آماج تیر انتقادات کوبنده‌اش بوده‌اند، درباره این کتاب می‌نویسد: «پوپر اثری فخم به ارمغان آورده‌است... به عقیده من، کتاب او بدون تردید مهم‌ترین نوشته در جامعه‌شناسی معاصر است.» و سرانجام، سر آیزایا برلین، استاد تاریخ عقاید در آکسفورد، اظهار نظر می‌کند: «جامعه باذ و دشمنان آن دقیقترین و شدیدترین انتقاد از تعالیم فلسفی و تاریخی مارکسیسم به قلم نویسنده‌ای زنده‌است.»

آنچه از نظر گذشت، تنها مربوط به نظریات سیاسی پوپر بود. اما

پوپر اصولاً فیلسوف سیاسی نیست و کار اصلی‌اش در منطق و روش علمی است. ببینیم پوپر کیست.^۱

کارل رایموند پوپر در ۱۹۰۲ در وین بدنیا آمد. خودش می‌گوید در ۱۳ سالگی مارکسیست شدم و در ۱۷ سالگی، ضد مارکسیست، اما تا ۳۰ سالگی همچنان سوسیالیست بودم. سرانجام احترام عمیقی که برای فردیت و جنبه‌های ملموس و مشخص انسانها قائل بود و ایمانی که به بشردوستی و عدالت و مساوات داشت، موجب روی گردانیش از سوسیالیسم شد. نخست در دبیرستانها به تدریس پرداخت و در همین ایام دو کتاب نوشت که یکی از آنها، منطق اکتشاف علمی، از آثار مهم این قرن در فلسفه علوم است. خطر هجوم هیتلر به اتریش روز بروز فزونی می‌گرفت و پوپر ترجیح داد جلای وطن کند. از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ در زلاندنو به تدریس فلسفه مشغول بود. روزی که در ۱۹۳۸ از خبر حمله آلمان نازی به اتریش مطلع شد، تصمیم گرفت کتاب جامعه‌پاژ را بنویسد. در ۱۹۴۶ برای تدریس به انگلستان دعوت شد. در ۱۹۶۵ به پاس خدمات علمی به دریافت لقب «سر» از ملکه انگلستان مفتخر شد و، باصطلاح، به سلك شوالیه‌ها درآمد. پوپر تا ۱۹۶۹ که بازنشسته شد، در سمت استادی منطق و روش علمی در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن درس می‌گفت، ولی در خلال این مدت گاه بگاه در دانشگاه‌های امریکا و اتریش و ژاپن و استرالیا نیز به عنوان استاد میهمان تدریس می‌کرد.

نظریات سیاسی پوپر مستقیماً ناشی از تئوریهای او در فلسفه علوم است. نظریه‌اش در باب اینکه در علوم، قابلیت تکذیب باید ملاک باشد نه قابلیت تصدیق، تحولی بزرگ در افکار دانشمندان ایجاد کرد. سر پیترو سداور، برنده جایزه نوبل در پزشکی، می‌گوید: «من گمان می‌کنم پوپر بزرگترین فیلسوف علوم باشد که تا کنون پیدا شده و با دیگران قابل مقایسه نیست.» سر هرمن باندی، ریاضیدان و اخترشناس انگلیسی، می‌نویسد: «علم جز روش چیزی ندارد و روش آن، جز آنچه پوپر گفته است چیزی ندارد.» پروفیسور ارنست گمبریچ، نویسنده کتاب معروف هنر و پنداد، در مقدمه آن کتاب می‌نویسد: «من مفتخر خواهم بود اگر نفوذ پروفیسور پوپر همه جا در کتاب من احساس شود.»

۱. آنچه در شرح حال پوپر در اینجا نگاهته شده بیشتر از دو کتاب است: یکی انقلاب یا اصلاح، ترجمه هوشنگ وزیری، و دیگری پوپر، نوشته براین مگی، ترجمه منوچهر بزرگمهر. کتاب اخیر بخصوص روشنگر و سودمند است و خواننده را با جنبه‌های مختلف افکار پوپر آشنا می‌کند. خوانند آن قویاً به همه علاقه‌مندان فلسفه معاصر توصیه می‌شود.

اما شهرت پوپر در جهان بیشتر به دلیل دو کتاب او در فلسفه سیاسی است: یکی *جامعه باذ و دشمنان آن* و دیگری *فقر تادیب‌خیزی*^۱، که به قول براین مگی، می‌توان آن را ذیلی بر کتاب اول دانست. انگیزه نگارش *جامعه باذ* را پوپر خود در دیباچه‌ها و مقدمه کتاب تشریح کرده است و نیازی به تکرار ندارد. اما این تسمیه نیز خود جالب نظر است. چند سال پیش، در مصاحبه‌ای، پوپر یادی از گذشته کرد و توضیح داد که چگونه این اندیشه در ذهن او نقش بست. در ۱۹۳۵، پوپر برای نخستین بار به انگلستان رفته بود. اتریش زیر سلطه رژیم دیکتاتوری ملایمی بود و همسایه‌اش، آلمان هیتلری، کم‌کم دهان برای بلعیدنش می‌گشود. پوپر می‌گوید در هوای آزاد انگلستان می‌توانستم نفس بکشم. چنان بود که گفتم پنجره‌ای را گشوده‌اند. نام *جامعه باذ* زاده این تجربه است.

جامعه باذ کتابی است طولانی و آنچه اکنون خوانندگان در دست دارند، تنها مجلد اول آن است. بقیه نیز بزودی چاپ و منتشر خواهد شد. این کتاب نخستین بار در ۱۹۴۵ در انگلستان انتشار یافت و از آن پس بارها تجدید چاپ شده است و تقریباً هربار، پوپر یا چیزی بر آن افزوده یا اصلاحاتی در آن کرده است. نسخه‌ای که من داشتم، یساذگار دوران دانشجویی و چاپ ۱۹۵۶ امریکا بود. البته می‌بایست آخرین افزوده‌ها و تجدیدنظرهای نویسنده در ترجمه گنجانیده شود ولی در اوضاع کنونی چاپ دیگری در دسترس نبود. دوستم نجف دریابندری که به پوپر علاقه دارد و اخیراً تحقیقی درباره او منتشر کرده است، با گشاده‌دستی نسخه‌ای از آخرین طبع کتاب را از کتابخانه شخصی خویش در اختیارم گذاشت و گره از مشکل گشوده شد. از لطفش سپاسگزارم. *جامعه باذ*... دارای دو بخش عمده است که گاه در یک مجلد و گاهی در دو جلد به انگلیسی چاپ شده است. بخش بندی فعلی از مترجم است و ضرورت‌های چاپ و نشر آن را ناگزیر کرده است.

چون هم کتاب طولانی است و هم پوپر گفتنی‌ها را بسا قدرت و کفایت بیان می‌کند، نیازی به شرح و بسط از سوی مترجم نیست. خوانندگان می‌توانند بخوانند و داوری کنند. اما چند کلمه‌ای در توضیح برخی از نکات در باب ترجمه ضروری است.

۱. این کتاب با این عنوان به وسیله آقای احمد آرام به فارسی برگردانده شده است. در این کتاب، ما واژه «تاریخ‌گری» را اختیار نکرده‌ایم و به جای آن، «اصالت تاریخ» گذاشته‌ایم. ولی برای تسهیل کار کتابشناسی، هر جا اسمی از این کتاب به میان آمده است، همین عنوان را حفظ کرده‌ایم.

در زمینه مصطلحات - بدون تعصب نسبت به هیچ دستگاه خاص اصطلاح‌شناسی - کوشیده‌ام تا حد امکان از آنچه در زبان فلسفی و علمی معمول بوده استفاده کنم. اما گاه برای انتقال معانی به بهترین وجه، از وحدت صورت عدول کرده‌ام. «ایده» در افلاطون و هگل، «مثال» است و در جاهای دیگر، تصور و معنا و حتی اندیشه. اصالت عقل و قبیله‌پرستی و هیچ‌انگاری و کمال‌جویی و ناکجاآبادگرایی همه از «ایسم»ها بوده‌اند ولی به وجوه مختلف به فارسی ترجمه شده‌اند تا فهمشان آسانتر باشد. هر جا لازم دیده‌ام، دربارهٔ واژه‌های مشکل‌تر و تخصصی‌تر در پانوشها توضیح داده‌ام. اما در مورد چند اصطلاح، بعضی ملاحظات وجود دارد که بهتر است در اینجا بیان کنم.

۱. historicism که به قول آقای دریاپندری، در فارسی آن را تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگری و تاریخ‌گرایی و تاریخ‌باوری و تاریخیت نیز ترجمه کرده‌اند و خود ایشان تاریخ‌پرستی نوشته‌اند؛ من اصالت تاریخ‌گذاشته‌ام تا بر جنبهٔ فلسفی آن بیشتر تأکید کرده‌باشم، زیرا معتقدم با وجود اختلافهای وسیع نزد فلاسفه، بخصوص متفکران آلمانی که نخست این واژه را وضع کرده‌اند، اصحاب این عقیده تاریخ را «اصل» قرار داده‌اند و، به گفتهٔ ابن‌سینا در دانشنامهٔ علائی، بقیهٔ امور را «شاخ و خلیفه» دانسته‌اند.

۲. «توتالیترایسم» (و صفت آن (به فرانسه) «توتالیتر») که از واژهٔ totality یا totalité (تمامت، کلیت) ساخته شده‌است و شاید بهترین ترجمهٔ آن تمامت‌طلبی باشد. اشکال این است که گاهی این ترجمه گمراه‌کننده می‌شود. مثلاً عدالت تمامت‌طلبانه، بکلی عکس مراد نویسنده را به ذهن تداعی می‌کند و خواننده می‌پندارد منظور عدالت تام و تمام است! به هر حال، غرض نوعی حکومت خودکامه است و وجه افتراق آن از انواع دیگر خودکامگی، یکی تسلط بر همهٔ جنبه‌های حیات ملی و فردی است و دیگری استفاده از يك ایده‌تولوژی منسجم برای حصول این مقصود. (برای توضیح بیشتر، رجوع کنید به کتاب انقلاب، نوشتهٔ هانا آرنست، ترجمهٔ اینجانب، انتشارات خوارزمی). در دههٔ ۱۹۳۰ تا ۴۰ که روشنفکران اروپا از سویی با نازیسم و فاشیسم و از سوی دیگر با استالینیسم روبرو بودند و می‌دیدند به‌رغم همهٔ اختلافهای عقیدتی بین این دو رژیم، از بسیاری جهات بنا پدیداری واحد سر و کار دارند، این اصطلاح را وضع کردند تا اعم از هر دو و هرگونه نظام حکومتی با این مشخصات باشد. (بسنجید با اصطلاح «دیکتاتوری» و کاربردهای مختلف آن.)

۳. utopia که مدینهٔ فاضله و آرمانشهر و مانند آن و utopian که خیالی و رؤیایی و آرمانی و امثال آن ترجمه شده‌است. همه گونه ابداع و ابتکار در برگردان این دو کلمه به فارسی بکار رفته‌است. اصل واژه از نویسندهٔ

انگلیسی قرن شانزدهم، سر تامس مور و معنای لفظی آن (مطابق ریشه یونانی) «هیچ کجا» است. اصطلاح «ناکجا آباد» که در این کتاب استعمال شده از شهاب‌الدین سهروردی است و، به عقیده من، از ترجمه‌های دیگر دقیقتر و رساتر است.

نکته دوم راجع به گفته‌هایی است که پوپر از فلاسفه نقل می‌کند. پوپر معتقد است که مترجمان از افلاطون آرمان‌سازی کرده‌اند و در گفته‌های او به میل خود دست برده‌اند. (بسنجید با جلد دوم، صص ۵۹ - ۲۵۸). بنابراین این، تمام سخنانی که در این کتاب از افلاطون آمده ترجمه خود او از یونانی است. در مورد بیشتر متفکران دیگر نیز حال به همین منوال است. مثلاً در مورد مارکس، با اینکه پوپر یکی از ترجمه‌های انگلیسی آثار او را مأخذ قرار داده، ولی این حق را نیز برای خود محفوظ داشته‌است که هر جا صلاح دید، تغییراتی در آن بدهد. درباره روش پوپر در ترجمه‌ها، مانند بسیاری دیگر از جنبه‌های کتاب، مناقشه بسیار بوده‌است و حتی کتابها در این زمینه نوشته شده‌است؛ ولی مهم این است که، با توجه به این نکته، استفاده از ترجمه‌های فارسی و حتی انگلیسی و فرانسه نوشته‌های فیلسوفان برای من غیرممکن و خلاف شرط امانت بود، و بناچار عیناً چنانکه پوپر نوشته بود ترجمه کردم.

پانوشتهای مترجم با عدد کوچک (یا توك) بالای سطرها، و ارجاعات نویسنده به «یادداشتهای» آخر کتاب، در قلاب نشان داده شده‌است. در «یادداشتها»، بعضی از ارجاعات را بی کم و کاست به ذیل صفحه برده‌ام تا خواندن جمله‌ها آسانتر شود، هر چند در این کار تا جایی که توانسته‌ام امساک کرده‌ام. واژه‌نامه و فهرستها در پایان مجلد آخر خواهد آمد. لازم می‌دانم از دوستم علیرضا حیدری که سالها از پای ننشست تا مرا به ترجمه این کتاب ترغیب کرد و در چاپ آن نهایت دقت را بخرج داد، سپاسگزاری کنم.

عزت‌الله فولادوند

مهرماه ۱۳۶۴

چنانکه دیده خواهید شد... نیست در جهانیان
مردمی حلیم و سختی کش و بردبارند و هرگاه که
فیلسوفی از میانشان برخاست... و قانعشان کرد که
نهادهای موجودشان بر بنیاد دقیقترین اصول اخلاق
استوار نیست و بدینسان مفتونشان ساخت، آسانی
افسار بر سر می نهند و سرعت عقل سلیم را در محراب
منطق قربان می کنند.

سموئل باتلر

من در عمر خود با مردان بزرگ آشنا بوده‌ام و
در حد خویش با ایشان همکاری کرده‌ام؛ اما هرگز تا
کنون طرحی ندیده‌ام که با نظریات کسانی از لحاظ فهم
بسی پائینتر از شخصی که در آن کار پیشگام بوده‌است،
بهبود نپذیرفته باشد.

ادمند برک

دیباچه

اگر در این کتاب پاره‌ای سخنان سخت دربارهٔ برخی از بزرگترین رهبران فکری بشر گفته شده‌است، امیدوارم انگیزهٔ من استخفاف و تحقیر ایشان نبوده‌باشد. این امر از این اعتقاد راسخ من سرچشمه می‌گیرد که اگر بنا باشد تمدن ما به هستی ادامه دهد، بساید عادت به دم‌فروستن و سر فرودآوردن در برابر مردان بزرگ را از خویشتن دور کنیم. مردان بزرگ خطاهای بزرگ مرتکب می‌شوند و، چنانکه در این کتاب کوشیده‌ام نشان دهم، بعضی از بزرگترین پیشوایان گذشته پشتیبان حملهٔ همیشگی به آزادی و عقل بوده‌اند. تأثیر و نفوذ این مردان که بندرت کسی در برابر آن قد برافراشته‌است، همچنان کسانی را که دفاع از تمدن وابسته به آنهاست گمراه می‌کند و هنوز در میانشان تفرقه می‌افکند. اگر درنگ کنیم و در انتقاد از آنچه مسلماً بخشی از میراث فکری ماست بی‌پرده سخن نگوئیم، مسؤولیت این تفرقهٔ دردناک و شاید مرگبار به گردن ما خواهدبود. اگر به انتقاد از پاره‌ای از آن میراث بیرغبتی نشان دهیم، ممکن است به نابودی همهٔ آن یاری داده‌باشیم.

این کتاب مدخلی انتقادی بر فلسفهٔ سیاست و تاریخ، و پژوهشی در بعضی از اصول بازسازی اجتماعی است. هدف و شیوهٔ برخورد آن در «مقدمه» نموده شده‌است. حتی هنگامی که کتاب در گذشته‌ها تحقیق می‌کند، مسائل همان مسائل روزگار خود ماست. کوشیده‌ام این مسائل را به امید روشن کردن اموری که مربوط به همهٔ ماست، تا آنجا که توانسته‌ام ساده بیان کنم.

اگرچه تنها چیزی که کتاب از پیش مفروض می‌شمارد ذهن باز و تهی از تعصب خواننده است، هدف آن بیش از آنکه مردم‌پسند کردن مسائل طرح شده‌باشد، حل آنهاست. با اینهمه، در کوشش برای دست‌یافتن به هر دو مقصود، کلیهٔ مطالب تخصصیتر را به قسمت «یادداشتها» در پایان کتاب محدود ساخته‌ام.

دیباچه بر چاپ دوم (تجدید نظر شده)

با اینکه بسیاری از آنچه در این کتاب مندرج است قبلاً شکل گرفته بود، تصمیم نهائی به نگارش آن در مارس ۱۹۴۸ گرفته شد، روزی که از خبر تجاوز به اتریش آگاه شدم. کار نگارش تا بخشی از سال ۱۹۴۳ ادامه پیدا کرد. بیشتر کتاب در سالهای پرمخاطره‌ای نوشته شد که نتیجه جنگ هنوز بیقین معلوم نبود و این واقعیت شاید روشن کند که چرا لحن برخی از انتقادهائی که در آن ایراد شده امروز در چشم خودم نیز از آنچه میل داشته‌ام هیجانیتز و خشنتر است. اما زمان، زمان مجامله و پرده‌پوشی نبود. یا دست کم، من چنین احساس می‌کردم. نه از جنگ و نه از هیچ‌یک از دیگر رویدادهای وقت بصراحت ذکری در این نوشته بمیان نیامد؛ با این وصف، کتاب کوششی بود برای فهم رویدادهای مذکور و سوابق و زمینه آنها و درک پاره‌ای از مسائلی که احتمال داشت پس از پیروزی در جنگ پدید بیاید. انتظار می‌رفت مارکسیسم به صورت مشکلی بزرگ درآید و سبب بحث و فحص نسبتاً طولانی در آن نیز همین بود.

کوششی که برای انتقاد از مارکسیسم انجام یافته هنگامی که در افق تیره و تار وضع جهان در ۱۹۵۰ دیده‌شود ممکن است مهمترین مطلب کتاب بنظر برسد. این نظر یکسره نادرست نیست و شاید حتی اجتناب‌ناپذیر باشد، ولی هدفهای کتاب بمراتب از این گسترده‌تر است. مارکسیسم تنها یک واقعه است - یکی از بسیاری اشتباهها که در تلاش و تنازع همیشگی برای ساختن دنیائی بهتر و آزادتر مرتکب شده‌ایم.

چنانکه انتظار می‌رفت، بعضی سرزنشم کرده‌اند که در بحث در باره مارکس سختگیری و شدت ناروا بخرج داده‌ام و جمعی، بعکس، نرمی و ملایمت را نسبت به او با خشونت حمله‌هایم به افلاطون سنجیده‌اند. اما من همچنان بر این نظرم که باید به افلاطون با دیدگانی بسیار نقاد نگرست زیرا پرستش و ستایش عمومی نسبت به این «فیلسوف الاهی» بر شالوده راستین دستاوردهای فکری و عقلی خیره‌کننده او استوار است. مارکس بیشتر به دلایل

شخصی و اخلاقی آماج حمله بوده است؛ از این رو، آنچه در اینجا بیشتر بدان نیاز داریم انتقاد عقلی شدید از نظریه‌های اوست همراه با درک جاذبه اخلاقی و فکری شگرف آن نظریه‌ها. درست یا نادرست، احساس من این بود که چون انتقادهایم ویرانگر و بنیاد برانداز بوده، اکنون مانعی ندارد که به جستجوی خدمات حقیقی مارکس بروم و فرض را بر صحت انگیزه‌های او بگذارم. به هر حال، روشن است که اگر بخواهیم پیروزمندانه به جنگ خصم برویم، باید نقاط قدرتش را بشناسیم. (در ۱۹۶۵ در پایان بخش دوم، مطالبی در این باره زیر عنوان «ضمیمه ۲» به کتاب افزوده‌ام.)

هیچ کتابی هرگز تمام نتواند بود. هنگامی که کار در دست است، تنها همین قدر یاد می‌گیریم که در لحظه‌ای که فراغت می‌یابیم به ناپختگی آن پی ببریم. این تجربه اجتناب‌ناپذیر، در مورد انتقادهای من از افلاطون و مارکس نیز مزاحم و ناآرامی برانگیز بود، ولی نه بیش از حد معمول. با گذشت سالهای پس از جنگ، بیشتر پیشنهادهای مثبتی که داده‌ام و، بالاتر از همه، احساس خوش‌بینی نیرومندی که در سراسر کتاب ساری است، به طور روزافزون به‌نظرم خام و خوش‌باورانه می‌نمود. صدایم کم‌کم مانند صدایی از گذشته‌های دور به گوش خودم می‌رسید - مانند صدای یکی از اصلاح‌گران اجتماعی خوش‌بین و امیدوار سده هجدهم یا حتی هفدهم.

اما آن حالت افسردگی، بیشتر در پی سفری به ایالات متحد سپری شد و خوشحالم که هنگام تجدیدنظر در کتاب، به افزودن برخی مواد جدید و اصلاح سبک و مطلب بسنده کردم و در برابر این وسوسه که لحن آن را ملایم‌تر کنم تسلیم نشدم، زیرا به‌رغم وضع کنونی جهان، هیچ‌گاه امیدوارتر از اکنون نبوده‌ام. اینک روشنتر از هر زمان در گذشته، می‌بینم که حتی بزرگترین دردسرها و گرفتاریهای ما از چیزی ستودنی و پسندیده سرچشمه می‌گیرد که هم درست و هم خطرناک است - یعنی از ناشکیبائی ما برای بهبودبخشیدن به وضع هم‌عوانمان. این گرفتاریها محصول فرعی چیزی است که شاید بزرگترین انقلاب اخلاقی و معنوی تاریخ باشد: نهضتی که سه قرن پیش آغاز شد؛ آرزوی آدمیان بیشمار برای اینکه خود و افکار و اذهانشان را از بند قیومت اقتدار و مرجعیت و پیشداوری برهانند؛ کوشش ایشان برای ساختن جامعه‌ای باز که ارجحیت امور صرفاً مستقر و سنتی را طرد کند و در همان حال سنتهایی را - چه کهنه و چه نو - نگاه دارد و بپرورد و استقرار دهد که با معیارهای آزادی و آدمیت و سرورت و نقد و سنجش عقلانی سازگار باشد؛ تن‌زدن آنان از اینکه بنشینند و دست روی دست بگذارند و مسؤولیت حکومت جهان را سراسر به مرجعی انسانی یا فوق انسانی واگذارند؛ آمادگی آنها برای بردوش کشیدن بار مسؤولیت رنجها و دردهای قابل اجتناب و

کوشش برای اجتناب از آن رنج و درد. این انقلاب قدرتهائی با توان
ویرانگری موحد و سهمگین پدید آورده است. اما شاید هنوز بتوان بر آنها
چیره شد.

لندن

۱۴ ژوئیه ۱۹۵۰

قدردانی

از همهٔ دوستانم که نگارش این کتاب را امکان‌پذیر ساخته‌اند سپاسگزارم. پروفیسور سی. جی. اف. سیمکین^۱ نه تنها در نوشتن متنی که اول تهیه کرده‌بودم مرا یاری داد، بلکه در ظرف نزدیک به چهار سال، ضمن بحثهای مفصل، امکان حل بسیاری از مشکلات را به من عرضه داشت. دوشیزه مارگارت دالزیل^۲ در تهیهٔ پیش‌نویسهای گوناگون و دستنویس نهائی مرا معاضدت کرده‌است. کمکهای خستگی‌ناپذیر او شایستهٔ هرگونه قدردانی است. علاقهٔ دکتر ایچ. لارسن^۳ به مسألهٔ اصالت تاریخ بسیار دلگرم‌کننده بود. پروفیسور تی. کی. یوثر^۴ دستنویس کتاب را خوانده و بسیاری پیشنهادها برای اصلاح آن داده‌است.

به پرفیسور اف. آ. فن هایک^۵ عمیقاً مدیونم. بدون علاقه و پشتیبانی ایشان این کتاب منتشر نمی‌شد. پروفیسور تی. ایچ. گمبریچ^۶ مسؤولیت نظارت بر چاپ کتاب را بر عهده گرفت؛ مزید بر این بار، زحمت مکاتباتی توانفرسا بود بین انگلستان و زلاند نو. یاوریهسای ایشان بحدی بوده که نمی‌دانم چگونه بگویم چقدر رهین منتشانم.

کرایست چرچ، زلاند نو
آوریل ۱۹۴۴

در تهیهٔ چاپ تجدیدنظرشده، حواشی انتقادی مفصلی که به چاپ اول نگاهشده شده بود و به لطف پروفیسور جیکوب واینر^۷ و آقای جی. دی. مابت^۸ در اختیارم قرارگرفت، بسیار کارساز بود.

لندن

اوت ۱۹۵۱

در سومین چاپ تجدیدنظرشده، فهرستی موضوعی و فهرستی از

- | | | |
|------------------|---------------------|------------------|
| 1. C.G.F. Simkin | 2. Margaret Dalziel | 3. H. Larsen |
| 4. T.K. Ewer | 5. F.A. von Hayek | 6. E.H. Gombrich |
| 7. Jacob Viner | 8. J.D. Mabbott | |

قطعه‌های نقل شده از آثار افلاطون به کتاب اضافه شده است. آقای دکتر جی. آگاسی^۱ نه تنها زحمت تهیه هر دو فهرست را کشیده، بلکه توجه مرا به چند اشتباه نیز جلب کرده است که همه را تصحیح کرده‌ام. از یاری ایشان سپاسگزارم. همچنین با توجه به انتقادهای بجا و جالب نظر آقای ریچارد رابینسن^۲ از چاپ امریکائی این کتاب، درشش مورد کوشیده‌ام نقل قول‌هایی از افلاطون یا ارجاع‌هایی را که به متن نوشته‌های او داده شده بود، تصحیح و اصلاح کنم.

استانفرد، کالیفرنیا

مه ۱۹۵۷

بیشتر اصلاحات در چهارمین چاپ تجدیدنظرشده کتاب را مدیون آقای دکتر ویلیام بارتلی^۳ و آقای براین مگی^۴ هستم.

پن، باکینگم‌شر

مه ۱۹۶۱

پنجمین چاپ تجدیدنظرشده حاوی برخی مطالب تاریخی تازه [در بند (۷) یادداشت ۵۶ فصل دهم] و «ضمائم» است، و نیز «ضمیمه» کوتاهی به هر دو بخش کتاب. مطالب بیشتر در این مورد، در کتاب من «حدسیات و ردیات»^۵ - بویژه در دومین چاپ تجدیدنظرشده آن (۱۹۶۵) - آمده است. آقای دیوید میلر^۶ بسیاری غلطها را یافته و اصلاح کرده است.

پن، باکینگم‌شر

ژوئیه ۱۹۶۵

ک.ر.پ.

1. Dr. J. Agassi
2. Richard Robinson (*The Philosophical Review*, Vol. 60).
3. Dr. William W. Bartley
4. Bryan Magee
5. *Conjectures and Refutations*
6. David Miller

مقدمه

نمی‌خواهم این واقعیت را پنهان کنم که به لاف و گزافهای پر باد و نخوت چنین کتابهای آکنده به حکمت و فرزاتگی که امروزه باب پسند است نمی‌توانم جز به دیدهٔ بیزاری بنگرم. زیرا کاملاً قانع شده‌ام... که روشهای پذیرفته‌شده قطعاً بر این نادانیها و حماقتها و خطاها به نحو پایان‌ناپذیر خواهدافزود و حتی نابودی کامل تمام این دستاوردهای موهوم امکان ندارد به قدر این علم ساختگی و زایش و افزایش لعنتی آن زیانمند باشد.

کانت

این کتاب مسائلی را به‌یمن می‌آورد که ممکن است از فهرست مندرجات آن آشکار نباشد.

برخی از مشکلاتی را که تمدن ما با آن روبروست طرح می‌کند؛ تمدنی که شاید در وصف آن بتوان گفت که هدفش مروت و آدمیت و انصاف و برابری و آزادی است؛ تمدنی که، باصطلاح، هنوز دوران شیرخوارگی را می‌گذراند و، به رغم اینهمه دفعات که به وسیلهٔ اینهمه رهبران فکری نوع بشر به آن خیانت شده‌است، همچنان به رشد ادامه می‌دهد. در این کتاب کوشیده‌ام نشان‌دهم که این تمدن هنوز تکائی را که در زایش بر آن واردآمده به‌تمام پشت سر نگذاشته‌است - یعنی انتقال یا گذر از جامعهٔ قبیله‌ای یا «جامعهٔ بسته»^۱ (همراه با تسلیم در برابر نیروهای جادویی و ساحرانه) به «جامعهٔ باز»^۲ که قوای نقاد آدمی را آزاد می‌کند. این کتاب نشان‌می‌دهد که تکان ناشی از این انتقال یکی از عواملی بوده

1. «closed society»

2. «open society»

که بر آمدن نهضت‌های ارتجاعی را ممکن ساخته‌است - نهضتهائی که برای برانداختن تمدن و بازگشت به قبیله‌پرستی^۱ می‌کوشیده‌اند و هنوز هم می‌کوشند. نظری که کتاب پیش می‌نهد این است که آنچه ما امروز توتالیتریسیم^۲ می‌نامیم متعلق به سنتی است به همان پیری یا به همان جوانی خود تمدن ما.

همت در این کتاب بر کمک به فهم ما از توتالیتریسیم و اهمیت و معنای پیکار همیشگی با آن مقصور است.

افزوده بر این، کوشیده‌ام تا در کاربرد روشهای نقدی و عقلی علم در مورد مشکلات جامعه باز بررسی کنم. اصول بازسازی اجتماعی بر طبق موازین دموکراتیک - یعنی اصول چیزی که «مهندسی اجتماعی تدریجی یا جزء بجزء»^۳ اصطلاح کرده‌ام در مقابل «مهندسی اجتماعی ناکجاآبادی»^۴ - (همانگونه که در فصل نهم توضیح شده) مورد تحلیل قرار گرفته‌است. کوشش بعمل آمده تا برخی از موانع بازدارنده برخورد عقلی با مشکلات بازسازی اجتماعی برطرف شود. این کار با انتقاد از آن دسته فلسفه‌های اجتماعی انجام گرفته که مسؤولیت مخالفت گسترده و بیوجه با امکان اصلاحگری دموکراتیک به گردن آنهاست. قویترین این فلسفه‌ها فلسفه‌ای است که من آن را اصالت تادیک^۵ نام نهاده‌ام. داستان ظهور و تأثیر برخی از صورتهای مهم اصالت تاریخ یکی از موضوعات عمده این کتاب است. شاید حتی این کتاب را بتوان مجموعه‌ای از حاشیه‌نگاریها بر شرح رشد بعضی فلسفه‌های پیرو اصالت تاریخ توصیف کرد. سخنی چند درباره منشأ کتاب نشان خواهد داد که اصالت تاریخ به چه معناست و چگونه با دیگر مسائل ذکرشده ارتباط می‌یابد.

با اینکه من عمدتاً به روشهای فیزیکی علاقه‌مندم (و، در نتیجه، به بعضی مسائل فنی که بسیار از مسائل موضوع این کتاب فاصله دارد)، سالهای دراز است که به مسأله وضع نارسای علوم اجتماعی و بویژه فلسفه اجتماعی نیز علاقه داشته‌ام. بدیهی است که این امر مسأله روش

1. tribalism 2. totalitarianism
3. «piecemeal social engineering» 4. «utopian social engineering»
5. historicism

را در آنها مطرح می‌کند. علاقه من به این مسأله، با برآمدن توتالیتاریسم و با دیدن ناتوانی علوم و فلسفه‌های مختلف اجتماعی در پی بردن به معنای آن بسیار برانگیخته‌تر شد.

در این زمینه يك نکته به نظر من از اهمیت خاص برخوردار بود. بسیار شنیده می‌شود که توتالیتاریسم سرانجام بوجهی از وجوه، حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. بسیاری کسان که به دلیل هوش و تحصیلات باید در قبال آنچه می‌گویند مسؤول دانسته‌شوند، اعلام می‌کنند که گریزی از آن نیست. از ما می‌پرسند آیا واقعاً آنقدر خام و خوش‌باوریم که معتقدیم دموکراسی می‌تواند پایدار بماند و آیا نمی‌بینیم که دموکراسی نیز یکی دیگر از بسیاری شکل‌های حکومت است که در جریان تاریخ می‌آیند و می‌روند؟ استدلال می‌کنند که دموکراسی برای جنگیدن با توتالیتاریسم مجبور به تقلید از روش‌های آن است و بدین‌سان خود ناگزیر باید کیفیت توتالیتار پیدا کند. گاهی نیز مدعی می‌شوند که نظام صنعتی ما بدون اختیار کردن روش‌های برنامه‌ریزی جمعی^۱ قادر به ادامه کار نخواهد بود و از حتمیت ظهور نظام اقتصادی جمعی نتیجه می‌گیرند که اتخاذ صورت‌های توتالیتار در زندگی اجتماعی نیز حتمی است.

اینگونه برهان‌ها ممکن است دلپسند بنمایند، اما در چنین امور، دلپسندی، راهنمای شایان اعتمادی نیست. در واقع، نباید وارد بحث درباره این برهین بظاهر موجه شد، پیش از در نظر گرفتن این پرسش مربوط به روش که آیا اساساً در توان هیچکدام از علوم اجتماعی هست که به چنین پیش‌گویی‌هایی^۲ تاریخی یکجا و استثنا‌ناپذیر بپردازد؟ وقتی از کسی می‌پرسیم که آینده چه برای نوع بشر در بر دارد، آیا می‌توانیم متوقع

1. collectivist planning

۲. prophecy فرق آن با prediction (پیش‌بینی) از آنچه به دنبال می‌آید روشن خواهد شد. توضیح فرهنگ معین نیز در این باب روش‌نگر است: «پیش‌بینی حدس‌زدن وقایع آینده‌است از علل و اسباب و قراین موجود... در جنگی که میانه دو دولت در می‌گیرد، از اندازه نیروی آن دو و پافشاری سپاهیان و غیره می‌توان گفت فاتح کیست و مغلوب که؟ و آن در اصل با پیش‌گویی که از پیش گفتن وقایع آینده از طریق علوم مکنونه است فرق دارد...» (مترجم)

باشیم که چیزی بیش از پاسخ غیرمسئول يك طالع بین دریافت کنیم؟ این سؤالی است مربوط به روش علوم اجتماعی و آشکارا از هر مناظره و مناقشه درباره هر استدلال خاص در طرفداری از هر پیشگوئی تاریخی، اساسیتر است.

تحقیق در مسأله مرا به این اعتقاد راسخ رسانده است که اینگونه پیشگوئیهای یکجا و استثناناپذیر تاریخی، بالکل از حیطه روش علمی بیرون است. آینده وابسته به خود ماست و ما به هیچگونه ضرورت تاریخی^۱ قائم نیستیم. لیکن هستند فلسفه‌های اجتماعی برخوردار از نفوذ و تأثیر که ضد این نظر را قائلند. اصحاب چنین فلسفه‌ها ادعا می‌کنند که هر کس می‌کوشد مغز خویش را برای پیش‌بینی^۲ رویدادهای قریب‌الوقوع بکار بیندازد و، فی‌المثل، برای يك متخصص استراتژی یقیناً بحق است که بکوشد نتیجه يك نبرد را پیش‌بینی کند و مرز میان اینگونه پیش‌بینی و پیشگوئیهای کلیتر تاریخی، سیال است. به ادعای چنین کسان، تکلیف علم به‌طور کلی پیش‌بینی است یا، به عبارت بهتر، بهبودبخشیدن به پیش‌بینیهای روزانه ما و قراردادن آنها بر شالوده‌ای استوارتر، و تکلیف علوم اجتماعی بالاخص، پیشگوئیهای دراز مدت تاریخی است. ایشان همچنین بر این باورند که قوانین تاریخ را کشف کرده‌اند و این قوانین آنان را قادر به پیشگوئی مسیر رویدادهای تاریخ می‌کند. فلسفه‌های اجتماعی گوناگونی از این قسم که چنین ادعاهائی دارند همه را با هم زیر عنوان اصالت تاریخ در يك گروه قرار داده‌ام. جای دیگر، در نوشته‌ای به نام فقرتاریخیگری^۳، کوشیده‌ام در رد این ادعاها برهان بیاورم و نشان دهم که، به‌رغم دلپسندی، اساسشان سوء فهم فاحش از روش علم و بویژه غفلت از فرق بین پیش‌بینی علمی؛ و پیشگوئی تاریخی^۴ است. در همان حال که مشغول تحلیل منظم و انتقاد از مدعیات اصالت تاریخ بودم، می‌کوشیدم مطالبی نیز از باب مشال برای نمایاندن رشد و تحول آن گردآورم. یادداشتهائی که بدان منظور فراهم آمد اساس این

1. historical necessity
2. prediction
3. *The Poverty of Historicism (Economica, 1944/45)*
4. scientific prediction
5. historical prophecy